

آموزه‌های مهم‌ترین کتاب‌های جهان در زمینه بانک و بانکداری

بانک و بانکداری



رویداد ۹ آلتویه

Jan9

مجموعه کتاب‌های راه‌کار | شماره ۳

فایل نمونه

بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ



The mark of
responsible forestry
FSC® C009732

سرشناسه: قربانی، رضا، ۱۳۶۳ دی -

عنوان و نام پدیدآور: بانک و بانکداری

به اهتمام: رضا قربانی

همکاران: کمیل تقوی... [و دیگران]

ویراستار ارشد: مینا والی

ویراستار محتوایی: قاسم سرافرازی.

مشخصات نشر: تهران: راه پرداخت، ۱۴۰۲.

مشخصات ظاهری: ۲۱۶ ص.؛ مصور؛ ۵/۵×۱۴/۵ س.م.

فروست: مجموعه کتاب‌های راهکار، ۳.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۷۰۲-۸۴-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: همکاران کمیل علی تقوی، حسن موحد، علی اسدالله، علیرضا کاظمی نیا.

یادداشت: بالای عنوان: آموزه‌های مهم‌ترین کتاب‌های جهان در زمینه بانک و بانکداری.

عنوان دیگر: آموزه‌های مهم‌ترین کتاب‌های جهان در زمینه بانک و بانکداری.

موضوع: بانک و بانکداری - مدیریت Bank management

بانک و بانکداری بین‌المللی Banks and banking, International

شناسه افزوده: علی تقوی، کمیل، ۱۳۶۳-

شناسه افزوده: Ali Taghavi, Komeil, ۱۹۸۴-

شناسه افزوده: رویداد ۹ ژانویه (سومین): ۱۴۰۲: تهران)

رده بندی کنگره: HG۱۶۰۱

رده بندی دیویی: ۳۳۲/۱

شماره کتابشناسی ملی: ۹۴۲۰۰۳۸

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا



آموزه‌های مهم‌ترین کتاب‌های جهان در زمینه بانک و بانکداری

بانک و بانکداری



رویداد ۹ ژانویه
Jan 9

مجموعه کتاب‌های راه‌کار | شماره ۳



عنوان: بانک و بانکداری

ناشر: راه پرداخت

به اهتمام: رضا قربانی

همکاران: کمیل علی تقوی، حسن موحد، علی اسدالله، علیرضا کاظمی نیا

ویراستار ارشد: مینا والی

ویراستار محتوایی: قاسم سرافرازی

ویراستار فنی: یلدا شایسته فر

صفحه آرا: علیرضا کیوان

ناظر چاپ: قادر شهبازی

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۲

شمارگان: ۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۷۰۲-۸۴-۲

تلفن: ۰۲۱-۴۴۴۳۹۶۶

دورنگار: ۸۹۷۸۴۹۰۲

ایمیل: publisher@way2pay.press

وبسایت: way2pay.press

لینوگرافی: هنر اشکان

چاپ و صحافی: واژه

همه حقوق چاپ و نشر این اثر برای «انتشارات راه پرداخت» محفوظ است. هرگونه تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شکل و شیوه (چاپی، صوتی، ویدئویی، دیجیتال و ...) بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است.

فروشگاه انتشارات راه پرداخت نشانی: تهران، جنت آباد جنوبی، خیابان لاله غربی، روبه‌روی پاساژ سمرقند، خیابان حدیث، کوچه حدیث دوم، پلاک ۸



- ۱۰ خلاصه کتاب اربابان امور مالی: بانکدارانی که دنیا را ورشکست کردند
- ۲۲ خلاصه کتاب وحشت ۱۹۰۷: درس‌های از توفانی مهیب
- ۳۴ خلاصه کتاب بانکدار جهان: دولت‌های درمانده و ثروت و فقر ملت‌ها
- ۴۶ خلاصه کتاب تنها انتخاب ممکن: بانک‌های مرکزی، بی‌ثباتی و بهبودی پس از سقوط دیگر
- ۶۰ خلاصه کتاب پرداخت با کارت اعتباری: انقلاب کارت
- ۶۴ خلاصه کتاب وام‌های کوچک، رؤیاهای بزرگ: یونس و نظریه‌ای برای بهتر کردن جهان
- ۹۰ خلاصه کتاب بانکداری خصوصی جهانی و مدیریت ثروت: واقعیت‌های جدید
- ۱۰۲ خلاصه کتاب بانکداری ناب: راهکاری برای بهره‌وری بیشتر در دفاتر مالی
- ۱۱۶ خلاصه کتاب بانکداران بهتر، بانک‌های بهتر: کارگزار بهتر سازمان بهتر
- ۱۳۰ خلاصه کتاب شبکه عنکبوتی: کلاهبردار نابغه‌ای با سندروم آسپرگر
- ۱۴۶ خلاصه کتاب نگاهی از درون به بانکداری سوئیس: ساعت، شکلات، بانک و چیزهای دیگر
- ۱۵۸ خلاصه کتاب هنر بانکداری خرد بهتر: آینده بانکداری خرد
- ۱۷۰ خلاصه کتاب پول در نسل هزاره: چگونه سرمایه‌گذاران جوان می‌توانند ثروت‌سازی کنند
- ۱۸۴ خلاصه کتاب تحول مفهوم پول و نسل هزاره: همه‌چیز را روی میز بگذارید

یادداشت ناشر

رضاقربانی

در حدوده ۲۰ برگ کاغذ چگونه می‌توان افشیره ۱۴ کتاب مهم در زمینه بانکداری را مرور کرد؟ کار آسانی نیست، ولی کاری است که در سومین شماره ویژه «کتاب راه‌کار» انجام داده‌ایم. کتاب راه‌کار پاسخ به یک نیاز بود؛ مدیر پرمشغله امروز فرصت مطالعه ندارد، حوصله‌اش سر رفته و فشار کارها ناتمام است. از آن سو امروز بیش از هر زمانی مدیران نیاز دارند که بیشتر بدانند، تجربه‌های دیگران را مرور کنند، طرز تفکر داشته باشند و با برنامه‌ریزی تلاش کنند بر انبوه چالش‌ها و بی‌نظمی‌ها غلبه کنند. کتاب راه‌کار تلاش می‌کند در این شماره هم دیدی وسیع به مدیران در یک زمینه خاص و مشخص بدهد.

کتاب راه‌کار هر شماره یک موضوع را برمی‌گزیند و تلاش می‌کند با ارائه متن‌های قوی آن موضوع را برای مخاطبان خود بشکافد. انتظار می‌رود این نشریه بتواند دیدگاه‌ها را تحت تأثیر قرار دهد. اینجا به سراغ ایده‌ها رفتیم و تلاش کردیم مهم‌ترین ایده‌هایی را که فکر می‌کنیم مدیر امروزی باید بداند، با کمترین تعداد کلمات ممکن به او منتقل کنیم.

در این شماره که به موضوع بانکداری اختصاص داده شده، درباره تفکر ناب در بانکداری، وحشت در

دنیای بانکداری و آنچه پشت سر گذاشته‌ایم، اهمیت کارت‌های پلاستیکی پرداخت، بانکداری خرد و نیاز به تغییر صحبت کرده‌ایم. برای هر کدام از مطالب نیز به سراغ یک کتاب رفته و کل کتاب را خلاصه کرده‌ایم. خواندن این خلاصه‌ها و این کتاب‌ها به کسی بانکداری را آموزش نمی‌دهد؛ کار این مجموعه این است که مدیر حرفه‌ای را آگاه‌تر کند و به او نشان دهد که چه تلاش‌های فکری درباره بانکداری در حال وقوع است. آگاهی از این دستاوردهای فکری به مدیر حرفه‌ای کمک می‌کند سررشته امور را در دست بگیرد و خودش را برای آموختن آماده‌تر کند.

کتاب راه‌کار تلاشی است برای آموزش مدیران حرفه‌ای و یادآوری موضوعاتی که ممکن است در انبوه مسائل روزمره فراموش شود. پیش از این دو شماره؛ یکی درباره دارایی دیجیتال و یکی درباره لندتک منتشر کرده‌ایم. این شماره به بانکداری اختصاص دارد و در شماره‌های آینده نیز یکی از مفاهیم مهم مدیریتی و اقتصادی را نخب تسبیح این کار قرار می‌دهیم. ان‌شاء‌الله که این تلاش‌ها تأثیرگذار باشد و به رشد دیدگاه‌های مدیریتی مدیران کمک کند.

بانکدارانی که دنیا را ورشکست کردند

خلاصه کتاب اربابان امور مالی

چه کسی فکرش را می‌کرد که مطالعه روی بانک‌های مرکزی می‌تواند تا این حد جذاب و مهیج باشد؟ «لیاقت احمد»، اقتصاددان و مدیر سرمایه‌گذاری، در مورد سیاست‌های فاجعه‌بار پولی بانک‌های مرکزی اروپایی و آمریکایی در دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰، داستان بسیار جالبی روایت می‌کند. البته این داستان در ذات خود تعلیق کمی دارد، چون شما از قبل می‌دانید که چگونه این قصه به پایان می‌رسد، اما احمد از تحقیقات کامل و جزئیاتی جذاب استفاده می‌کند تا تصویری کامل از چگونگی سقوط اقتصاد جهانی ارائه دهد. رکود بزرگ قبل از معاهده‌های نکل اعتباری امروزی، تعهدات وام‌رهنی و مشتقات مخفیانه وجود داشت؛ بنابراین درس‌های این کتاب برای بحران‌های مدرن عمدتاً جنبه هدایت‌گرانه و ارشادی دارد. خواندن این کتاب جذاب و گیرا به خوانندگانی توصیه می‌شود که می‌خواهند درک عمیق‌تری از استانداردها و وقایعی به دست بیاورند که به آغاز و پایان بزرگ‌ترین بحران اقتصادی قرن بیستم منجر شده است.



لیاقت احمد ۲۵ سال است که یک مدیر سرمایه‌گذاری حرفه‌ای محسوب می‌شود. او برای بانک جهانی کار می‌کرد و اکنون به صندوق‌های پوشش ریسک مشاوره می‌دهد و به‌عنوان عضو هیئت‌مدیره مؤسسه بروکینگز فعالیت می‌کند. او دارای مدرک اقتصاد از هاروارد و کمبریج است.

نکات کلیدی

- رکود بزرگ یک فاجعه قابل اجتناب بود که دلیل آن را باید در تصمیمات بانک‌های مرکزی جست‌وجو کرد.
- چسبیدن به استاندارد طلا در دهه ۱۹۲۰ یک اشتباه اساسی بود.
- هزینه هنگفت جنگ جهانی اول زمینه را برای رکود بزرگ فراهم کرد. دولت‌ها برای پوشش هزینه‌های خود مرتباً دست به چاپ پول زدند.
- مطالبه غرامت غیرمنطقی بریتانیا و فرانسه پس از جنگ جهانی اول به تورم شدید در آلمان منجر شد. در سال ۱۹۲۳، قیمت یک قرص نان در آلمان به ۱۴ میلیارد مارک رسید.
- بریتانیا دچار تورم منفی شد که صادرات را فلج کرد و بیکاری را افزایش داد.
- فرانسه با پایین نگه داشتن فرانک، صادرات بریتانیا و آلمان را کاهش داد.
- در سال ۱۹۲۷، «بنجامین استرانگ»، رئیس وقت بانک مرکزی ایالات متحده، نرخ‌های بهره را کاهش داد تا پوند انگلیس را تقویت کند؛ اقدامی که جرعه حباب بازار سهام ایالات متحده را کلید زد.
- سقوط بازار سهام در سال ۱۹۲۹ به فروپاشی بانک‌های ایالات متحده و آلمان منجر شد.
- هنگامی که بریتانیا در سال ۱۹۳۱، ایالات متحده در سال ۱۹۳۳ و فرانسه در سال ۱۹۳۶ استاندارد طلا را کنار گذاشتند، اقتصاد آنها بهبود یافت.
- در زمان رکود بزرگ، بانکداران تصور چندانی از سیاست پولی فعال نداشتند و درک آنها از نحوه انجام تصمیمات‌شان سطحی و ناقص بود.

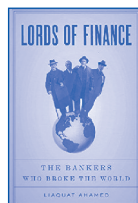
رکود انسان ساخت

دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ دوران رکود، رونق و مجدداً رکود بود. بیکاری به پدیده کاملاً رایجی بدل شده بود. بازارهای سهام و ارزش‌ها سقوط کردند، اوج گرفتند و دوباره سقوط کردند. برای مدتی، پول آلمان چنان بی‌ارزش شد که مردم برای خرید چاره‌ای جز این نداشتند که با چرخ دستی پول نقد جابه‌جا کنند. بانک‌های ایالات متحده آن قدر غیرقابل اعتماد شده بودند که بسیاری

از مردم پول نقد خود را در حیاط خانه‌شان دفن می‌کردند. اوج حسیض، یعنی عمق رکود بزرگ، در اوایل دهه ۱۹۳۰ رخ داد؛ رویدادی که اکنون مردم به اشتباه آن را نتیجه اجتناب‌ناپذیر تلاقی حوادث ناگوار تلقی می‌کنند. در حقیقت، رکود اقتصادی نتیجه مستقیم تصمیمات ضعیف بانک‌های مرکزی چهار قدرت بزرگ آن زمان بود؛ ایالات متحده، بریتانیا، آلمان و فرانسه. آنها زمانی که باید نرخ‌ها را افزایش می‌دادند، کاهش می‌دادند و زمانی که باید آنها را به جریان می‌انداختند، مسدود کردند. آنها تا مدت‌ها پس از زمان لغو استاندارد طلا، به آن پایبند بودند. این بانکداران گاهی از روی حماقت یا نادانی عمل می‌کردند و سیاست‌های نادرست آنها مستقیماً به رکود منجر شد.

دهه ۱۹۲۰ دورانی بود مانند امروز؛ زمانی که بانک‌های مرکزی با قدرت غیرعادی و اعتبار فوق‌العاده سرمایه‌گذاری می‌کردند.

داستان آن فروپاشی اقتصاد جهانی تا حدودی به استاندارد طلا گره خورده است؛ دیدگاهی تا حدودی راست‌گیشانه که بانکداران مرکزی به شدت به آن چسبیده بودند. در آن زمان، ارزش یک ارز به مقدار متناظر طلا مرتبط بود. برای مثال، یک دلار ۲۲، ۲۳ گرین [۵، ۱ گرم] طلای خالص ارزش داشت. در حالی که یک پوند برابر با ۱۱۳ گرین [۳، ۷ گرم] بود. در اوایل قرن بیستم، بانک‌های مرکزی چهار اقتصاد بزرگ غربی، ذخایر عظیم طلا داشتند که پشتوانه پول کاغذی آنها محسوب می‌شد و به آن ارزش می‌داد. در سال ۱۹۱۴، ۵۹ کشور از استاندارد طلا استفاده می‌کردند. پشتوانه یک ارز با طلا نشان می‌داد که یک کشور یک بازیگر جدی در اقتصاد جهانی است. طلا کمیاب بود؛ بنابراین دولت‌ها بر اساس استاندارد طلا نمی‌توانستند مقدار پول در گردش خود را به میزان قابل



نام انگلیسی:
Lords of Finance:
The Bankers Who
Broke the World

نام فارسی:
اربابان امور مالی:
بانکدارانی که دنیا را
ورشکست کردند

نویسنده:
لیاقت احمد

تعداد صفحه:
۵۷۶

سال انتشار نسخه
اصلی: ۲۰۰۹

سال انتشار نسخه
فارسی: ۱۳۹۲

انتشارات نسخه
اصلی:
Penguin Group (USA)

انتشارات نسخه
فارسی: پژوهشکده
پولی و بانکی

مترجم:
آمنه نوبخت فر

توجهی افزایش دهند. زمانی ظریفی گفته بود: «طلا از زیر زمین در آفریقا استخراج می شود، اما فاصله بسیار زیادی حمل می شود تا در خزانه بانک های مرکزی در اعماق زمین قرار گیرد.» استانداردها طلا تورم را کنترل می کرد، اما درمان همه مشکلات نبود.

بانک های مرکزی مؤسسات اسرارآمیزی هستند؛ جزئیات کامل عملکرد درونی آنها به قدری محرمانه است که تعداد بسیار کمی از افراد خارجی، حتی اقتصاددانان، آنها را کاملاً درک می کنند.

در سال ۱۹۱۴، استاندارد طلا یک سنت اقتصادی قدیمی بود، اما بانک مرکزی یک مفهوم جدید بود، به ویژه برای بزرگ ترین اقتصاد جهان: ایالات متحده. با وجود اهمیت روزافزون بانک مرکزی به عنوان قطب صنعتی و مالی، در ابتدا هراس مالی زیادی نسبت به آن وجود داشت. در طول موجی از فعالیت های بانکی در سال ۱۹۰۷، «پیرپونت مورگان» به بانک مرکزی بالفعل ایالات متحده خدمت کرد. در حالی که بانکداران، اقتصاددانان و سیاستمداران به دنبال روشی منظم برای مدیریت بحران بودند، آمریکایی ها تا آن اندازه به قدرت متمرکز مشکوک بودند که از ایجاد بانک مرکزی خودداری کردند. در سال ۱۹۱۳، «وودرو ویلسون»، رئیس جمهور وقت ایالات متحده بر این تردیدها غلبه کرد و قانون فدرال رزرو را امضا کرد و سیستمی متشکل از ۱۲ بانک منطقه ای ایجاد کرد که تحت نظارت هیئت مرکزی فدرال رزرو بود. قرار بود فدرال رزرو نیویورک به تأثیرگذارترین بانک منطقه ای تبدیل شود. بانکداران نیویورک «بنجامین استرانگ» را به عنوان رئیس آن انتخاب کردند. او ۳ هزار دلار حقوق می گرفت که بسیار کمتر از آن چیزی است که می توانست در بخش خصوصی دریافت کند.

همان طور که در اولین هفته سرنوشت ساز ماه آگوست [۱۹۱۴] جنگ در سراسر اروپا زیانه کشید، به نظر می رسید که هر بانکدار و وزیر دارایی، نه به آمادگی های نظامی، بلکه به اندازه و دوام ذخایر طلای خود توجه دارد. استرانگ اگرچه بیمار بود، اما یک رهبر طبیعی بود. او یکی از چهار رئیس بانک مرکزی بود که در سال های منتهی به رکود بزرگ نقش مهمی ایفا کردند. سه نفر دیگر عبارت بودند از: «مونتاگو نورمن» جسور و فریبکار بریتانیایی، «امیل موروی» همیشه شکاک فرانسوی و «یالمار شاخت» گستاخ و متکبر آلمانی.

نه تنها حقیقت، از نخستین قربانیان جنگ جهانی اول بود، بلکه سیاست‌های مالی مناسب نیز در این بزنگاه قربانی شد.

در سپیده‌دمان جنگ جهانی اول، طلا یک کالای حیاتی بود؛ دارایی‌ای با ارزش ذاتی که پول کاغذی فاقد آن بود. آلمان در انتظار یک جنگ پرهزینه شروع به جمع‌آوری و نگهداری طلا کرد. بانک راییش ه ۵۰ میلیون دلار، بانک انگلستان ه ۲۰ میلیون دلار و بانک دوفرانس ه ۸۰ میلیون دلار طلا در اختیار داشتند. شهروندان اروپا ارزش زیادی برای طلا قائل بودند. برخی از فرانسوی‌های مقتصد سکه‌های طلا را داخل بالش و زیر تشک‌های خود نگه می‌داشتند. در ۲۹ ژوئیه ۱۹۱۴، در بحبوحه رسوایی و جنگ قریب‌الوقوع، حدود ۳۰ هزار نفر صفی یک مایلی در خارج از بانک دوفرانس تشکیل دادند تا اسکناس‌های خود را با طلا معاوضه کنند. اگرچه این بانک اعلام کرد که به درخواست این مشتریان احترام می‌گذارد، اما در وضعیت خطیر کنونی چاره‌ای جز این ندارد که از طلا مورد نیاز برای تأمین مالی جنگ محافظت کند. در آگوست ۱۹۱۴، این بانک خزانه‌های خود را در پاریس خالی و طلاها را مخفیانه به مکان‌های دیگری در فرانسه منتقل کرد. عقل سلیم حکم می‌کرد که مدت زمان جنگ کوتاه باشد و به درازا نینجامد؛ زیرا برای نمونه، اقتصاددانان و بانکداران معتقد بودند که در صورت درگیر شدن قدرت‌های اروپایی در یک جنگ طولانی، تجارت بین‌المللی بسیار سودآور آنها با خطر جدی مواجه خواهد شد. بانک‌های مرکزی اروپا با حفاظت از ذخایر طلا، خود را برای جنگ آماده کردند؛ ظاهراً فراموش کردند که از نظر تاریخی، کمبود طلا مانعی برای جنگ‌های طولانی و پرهزینه نبوده است. در طول این جنگ، دولت‌ها راه‌های مختلفی را برای تأمین مالی به کار بستند؛ افزایش مالیات، قرض گرفتن یا چاپ پول. با طولانی شدن جنگ، استاندارد طلا به یکی از



مهم‌ترین قربانیان آن تبدیل شد. بانک‌های مرکزی قانون خود را در زمان صلح، مبنی بر انتشار تنها ارز با پشتوانه طلا، کنار گذاشتند. در طول جنگ جهانی اول، پول در گردش در بریتانیا دوبرابر، در فرانسه سه برابر و در آلمان چهار برابر شد؛ جایی که وضعیت به مراتب فاجعه‌بارتر از سایر کشورها بود. آلمان ۴۷ میلیارد دلار برای جنگ هزینه کرد، اما تنها ۱۰ درصد از این مبلغ را از مالیات به دست آورد. در حالی که جنگ، قدرت‌های اروپایی را فلج کرده بود، اقتصاد آمریکا رونق گرفت و این کشور به تأمین‌کننده اصلی مواد و تسارکات تبدیل شد. در پایان جنگ، فدرال رزرو نوپا بیشترین طلای جهان را جمع‌آوری کرده بود.

تولید ناخالص داخلی آلمان قبل از جنگ حدود ۱۲ میلیارد دلار بود. تحمیل غرامتی در حدود هشت برابر درآمد سالانه این کشور، اوج جنون بود.

این جنگ حدود ۲۰۰ میلیارد دلار برای اروپا هزینه داشت. سیاست‌های پولی احمقانه زمان جنگ، این قاره را با بدهی‌های سرسام‌آور و پول شدیداً بی‌ارزش مواجه کرد. دولت‌های فاتح جنگ جهانی اول مصمم بودند که مجازات مالی سختی را بر آلمان تحمیل کنند. بریتانیایی‌ها ۱۰۰ میلیارد دلار غرامت می‌خواستند؛ هشت برابر تولید ناخالص داخلی آلمان. فرانسوی‌ها که همواره از سوی همسایگان آلمانی خود احساس خطر می‌کردند، غرامت بیشتری می‌خواستند. از معدود صداهای منطقی که در آن زمان به گوش می‌رسید، می‌توان به «جان مینارد کینز»، اقتصاددان جوان کمبریج اشاره کرد. او در کتاب خود با عنوان پیامدهای اقتصادی صلح در سال ۱۹۱۹ نوشته بود که آلمان توانایی پرداخت بیش از شش میلیارد دلار را ندارد.

در سال ۱۹۲۰، کمیسیون جبران خسارت، طرحی به ارزش ۳۳ میلیارد دلار به آلمان ارائه داد. در مقابل، آلمان پیشنهاد پرداخت ۷٫۵ میلیارد دلار را مطرح کرد. بریتانیا ۱۲٫۵ میلیارد دلار پیشنهاد کرد؛ رقمی که متفقین پذیرفتند.

اما آلمانی‌ها متقاعد شدند که نمی‌توانند چنین رقمی را پرداخت کنند و به سرعت عقب افتادند. تلاش کینز برای ارائه طرحی در راستای غرامتی معقول‌تر راه به جایی نبرد، اما این موضوع سال‌ها مطرح بود. در چندین نشست جنجالی و پرتنش، کشورهای فاتح ذره‌ای از مواضع خود کوتاه نیامدند. به این ترتیب، تحقیر مالی آلمان راه را برای سلطنت سمی هیتلر هموار کرد.

اگرچه مشکلات مالی آلمان بیشتر ناشی از سیاست‌های جنگ طلبانه خود این کشور بود، اما پرداخت غرامت، این وضعیت مالی سخت را به سمت یک وضعیت ناممکن و غیرعملی سوق داد.

قرص نانی به قیمت ۱۴۰ میلیارد مارک

گرامت‌های سنگین به تورم افسارگسیخته و کاهش ارزش پول آلمان منتهی شد. در سال ۱۹۱۴، یک دلار ۴٫۲ مارک ارزش داشت. در سال ۱۹۲۲، ۷۲۰۰۰ مارک و در اگوست ۱۹۲۳ دلار به ۶۲۰ هزار مارک رسید. در نوامبر ۱۹۲۳، ارزش یک دلار به ۶۳۰ میلیارد مارک و سپس ۱٫۳ تریلیون رسید. یک کیلوگرم کره ۲۵۰ میلیارد مارک قیمت داشت، یک قرص نان نیز ۱۴۰ میلیارد مارک. مردم پول‌های خود را داخل چرخ دستی، سبدهای لباس شویی و کالسکه‌های کودک حمل می‌کردند. چاپگرهای دولتی شبانه‌روز برای چاپ پول کار می‌کردند. بانک رایش چاپخانه‌های خصوصی زیادی را به خدمت گرفت. وضعیت به جایی رسید که هر شهر و ایالتی شروع به انتشار پول خود کرد.

اعتقاد تقریباً الهیاتی به طلا به عنوان پایه‌ای برای پول چنان جا افتاده بود که کمتر کسی می‌توانست راه دیگری برای سازمان‌دهی نظام پولی بین‌المللی تصور کند.

بین زمانی که یک آلمانی یک فنجان قهوه می‌خرد و نوشیدن آن را تمام می‌کرد، ممکن بود قیمت آن دو برابر شود. رویدادهای اواخر سال ۱۹۲۳ باعث وانی «بزرگ‌ترین تخریب ارزش پولی در تاریخ بشر» شد. فروپاشی مارک برای خارجی‌هایی که می‌توانستند یک آپارتمان در برلین را با چند صد دلار خریداری کنند، امتیاز جذابی ایجاد کرد، اما کودکان گرسنه بودند و در نوامبر ۱۹۲۳ آلمانی‌ها سر به شورش گذاشتند. «یالمار ساخت» سمت بازرسی کنترل پول را در اختیار گرفت. او بر ایجاد واحد پولی جدید به نام «رنتن مارک» که جایگزین رایش مارک شد، نظارت کرد. او با هوشمندی منتظر ماند تا قبل از معرفی ارز جدید، ارزش مارک به ۴٫۲ تریلیون دلار کاهش یابد. این امر به آلمان اجازه داد تا بدهی خود را با تخفیف بازخرد کند. پول آلمان به سرعت ثبات خود را بازیافت. در عرض چند سال، سهام آن رونق گرفت و لقب «مرد معجزه‌گر» را برای ساخت به ارمغان آورد.

در اوایل تابستان ۱۹۲۸، در حالی که میانگین صنعتی داو جونز در حدود ۲۰۰ دلار بود، به نظر می‌رسید بازار عملاً از واقعیت‌های اقتصادی دور افتاده و به باورهای ساختگی چسبیده است.

مشکلات آلمان از سایر کشورها به مراتب بیشتر بود، اما بریتانیا و فرانسه نیز صدمه دیده بودند. موازنه قدرت مالی به سمت ایالات متحده که اصرار داشت بریتانیا و فرانسه بدهی‌های جنگی خود را بازپرداخت کنند، متمایل شده بود. با تقاضای پرداخت کامل بدهی‌های جنگی، آمریکا در نهایت اروپا را به سمت ماریپیج قهقرایی سوق داد. هر چند سرانجام کار به مذاکره مجدد کشید، اما اقتصاد به سرعت رو به اضمحلال بود و همه چیز به هم گره خورده بود. اگر آمریکا اجازه نمی‌داد بریتانیا از این مخمصه خارج شود، پس این کشور هم به فرانسه و آلمان رحم نمی‌کرد. اگر فرانسه از این مهلکه خارج نمی‌شد، همچنان بر دریافت غرامت از آلمان مُصر بود.

*از آنجا که یک سیاست پولی فعال، بسیار بدیع بود و دانش درباره
چگونگی کارکرد اقتصاد در ابتدای راه قرار داشت، بحث‌ها در فدرال رزرو
به شدت گیج‌کننده و گاه حتی نامفهوم بود.*

بنجامین استرانگ و مونتگومری نورمن همچنان به استانداردهای طلا چسبیده بودند. این باور ریشه‌دار و تقریباً مذهبی باعث شد که آنها نتوانند مشکلات ذاتی آن مانند کمبود طلا را تشخیص دهند. قبل از جنگ جهانی اول، چهار قدرت غربی پنج میلیارد دلار طلا در اختیار داشتند. تا سال ۱۹۲۳، این رقم به تنها شش میلیارد دلار افزایش یافت، اما قیمت‌ها ۵۰ درصد افزایش یافت؛ بنابراین قدرت خرید طلا به میزان قابل توجهی کاهش یافته بود. تمرکز طلا در ایالات متحده نیز یک مسئله بود. این مسئله برای آمریکا سودمند به نظر می‌رسید، اما کمبود طلا در اروپا باعث کاهش توان اقتصادی شرکای تجاری این کشور شد. به این ترتیب، جهان به یک میزپوکر تبدیل شده بود که در آن یک بازیکن تمام ژتون‌ها را در اختیار داشت. استرانگ می‌ترسید که کاهش قیمت طلا باعث رونق

وام‌دهی و تورم خارج از کنترل شود؛ بنابراین طلای ورودی را از گردش خارج کرد. او همچنین متوجه شد که فدرال رزرو می‌تواند با خرید و فروش اوراق بهادار دولتی بر عرضه پول در سیستم بانکی ایالات متحده تأثیر بگذارد. رویکرد عملی استرانگ به تعریف نقش بانک‌های مرکزی در دهه‌های آینده کمک کرد.

زیر سؤال رفتن استاندارد طلا

با وجود ثبات نسبی آلمان، بریتانیا در یک بحران عمیق اقتصادی فرو رفت. لندن در حال شکوفایی بود، اما مراکز صنعتی از بیکاری دورقمی رنج می‌بردند؛ زیرا صنایع نساجی، زغال سنگ و کشتی‌سازی رو به زوال بودند. به علاوه، بریتانیا برای جبران خسارات تورم زمان جنگ، سیاست‌های مالی منظمی را دنبال کرد که باعث کاهش تورم شد و نتیجه، یک پوند قوی و نرخ بهره بالا بود. ضعیف‌تر شدن فرانک فرانسه، صادرات این کشور را رقابتی‌تر کرد. با توجه به مشکلات اقتصادی بریتانیا، «وینستون چرچیل»، وزیر وقت خزانه‌داری، تصمیم گرفت بریتانیا را از استاندارد طلا خارج کند. او به دقت روی این مسئله مطالعه و باکینز نیز مشورت کرد، اما در نهایت با مخالفت طرفداران پروپاقرص طلا در خزانه‌داری و بانک انگلستان (بانک مرکزی بریتانیا) مواجه شد؛ بنابراین چرچیل از این تصمیم پشیمان شد.

پایان دادن به سیطره استاندارد طلا، کلید احیای اقتصادی بود.

در سال ۱۹۲۶، فرانسه با بحران کاهش شدید ارزش پول ملی خود مواجه بود، اگرچه نه به شدت آلمان. رسوایی فرهنگ در فرانسه (حتی بانک مرکزی در حال حساب‌سازی بود)، شکاف‌های عمیق سیاسی و بدهی‌های سنگین جنگی باعث تضعیف اعتماد به فرانک شد. با سقوط فرانک به پایین‌ترین سطح خود، «امیلی مورو» به عنوان رئیس بانک دو فرانس (بانک مرکزی) انتخاب شد. اگرچه او فاقد هرگونه جذابیت شخصی بود، اما با پایین نگه داشتن فرانک آن را تثبیت کرد و اقتصاد فرانسه را بدون اثرگذاری کاهش تورم دردناک بریتانیا یا تورم فاجعه‌بار آلمان، اداره کرد. ضعیف بودن فرانک به صادرکنندگان فرانسوی اجازه داد تا رقبای خود را از میدان به در کنند.

استراتژی مورد مور در کوتاه مدت جواب داد، اما در نهایت به بی ثباتی اقتصاد جهانی کمک کرد و به جروبحث های دائمی بانورمن منجر شد که می گفت فرانسه در حال تضعیف پوند است.

سقوط بازار سهام آمریکا

در اواخر دهه ۱۹۲۰، بانکداران با تهدید جدیدی مواجه شدند؛ افزایش قیمت سهام. در آگوست ۱۹۲۷، استرانگ، نرخ بهره آمریکا را به امید تقویت پوند انگلیس کاهش داد. البته تصمیم او نتیجه معکوس داشت. بازار سهام ایالات متحده طی دو ماه ۲۰ درصد افزایش یافت و زمینه را برای حباب و سقوط آن در سال ۱۹۲۹ فراهم کرد. تصمیم استرانگ به جای کمک به پوند، به حباب سهام منجر شد و سرمایه را از تمام کشورهای اروپایی خارج کرد. استرانگ در سال ۱۹۲۸ در ۵۵ سالگی درگذشت و جانشین او، «جورج ال. هریسون»، مقابله با حباب بازار سهام را در دستور کار خود قرار داد. نورمن، هریسون را متقاعد کرد که افزایش نرخ ها بدون آسیب رساندن به اقتصاد ایالات متحده حباب را سوراخ خواهد کرد، اما هریسون نمی توانست به تنهایی عمل کند. هر بار که او برای افزایش نرخ بهره حرکت می کرد، سایر رؤسای فدرال رزرو در واشنگتن، با او همکاری نمی کردند. ایده یک سیاست پولی فعال آن قدر جدید بود که هیچ کس نمی دانست چه باید بکند؛ در نهایت، بازار سهام سقوط کرد. تنها پس از سقوط بازار سهام بود که فدرال رزرو شروع به کاهش نرخ بهره کرد، اما خیلی زود این روند متوقف شد.

در حالی که روزنامه وال استریت هرچ و مرج را پیشگویی کرده بود، احساس شهودی روزولت نیز به اثبات رسید؛ کاهش ارزش دلار کل پویایی اقتصاد را دچار تغییر کرد.

پس از سقوط بازار سهام ایالات متحده، بانک‌های آلمانی سقوط کردند. سپس بانک‌های ایالات متحده سقوط کردند. «هربرت هور» رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده، تمایلی به مداخله نداشت، اما جانشین او شدیداً فعال بود. در سال ۱۹۳۳، نخستین اقدام رسمی «فرانکلین دی روزولت» به عنوان رئیس‌جمهور ایالات متحده، تعطیلی همه بانک‌های آمریکا بود. او برای تعطیلات بانک‌ها برنامه‌ریزی کرده بود تا جلوی فرار بانک‌های ایالات متحده را بگیرد. بدون پول نقد، آمریکایی‌ها به یکدیگر اعتبار می‌دادند و مبادله می‌کردند. برگزارکنندگان مسابقات بوکس در منهن نیز در ازای هر چیزی به ارزش ۵ دلار بلیت فروختند؛ کلاه، کفش، سیگار برگ، صابون و حتی کرم دست و صورت.

رکود بزرگ اقدامی از جانب خدا یا نتیجه برخی تضادهای ریشه‌دار و غیرقابل اجتناب سرمایه‌داری نبود، بلکه نتیجه مستقیم یکسری قضاوت‌های نادرست توسط سیاست‌گذاران اقتصادی بود. به هر ترتیب، این بحران مولود عجیب‌ترین توالی اشتباهات جمعی بود که تاکنون توسط مقامات مالی انجام شده است.

روزولت در یک سخنرانی رادیویی، سپرده‌گذاران را متقاعد کرد که روند بانک‌ها را معکوس کنند و در ادامه ایالات متحده را از استاندارد طلا خارج کرد. بریتانیا در سال ۱۹۳۱ آن را رها کرده بود، با وجود این بانکداران و سرمایه‌گذاران از کناره‌گیری ایالات متحده شوکه شده بودند. بازی روزولت کارساز بود؛ سهام در عرض سه ماه دو برابر شد، قیمت‌ها افزایش یافت و هزینه‌های استقراض به شدت دچار کاهش شد. روزولت نه تنها ذخایر طلا را از دست نداد، بلکه شروع به خرید آن کرد. او به مدت سه ماه هر روز در جریان صبحانه کاری با مشاوران خود قیمت این کالا را تعیین می‌کرد. یک روز صبح، هر اونس ۳۱،۳۶ دلار و روز دیگر ۳۱،۸۲ دلار بود. این ارقام به ظاهر دقیق، در واقع تصادفی بودند. هرچند این مسئله عجیب به نظر می‌رسید، اما طرز تفکر روزولت کاملاً دقیق بود؛ زمان استاندارد طلا سپری شده است. حذف طلا به بریتانیا نیز کمک کرد. ارزش پول کاهش یافته آن باعث افزایش صادرات، کاهش نرخ بهره و خروج آن از رکود شد. اما فرانسه تا سال ۱۹۳۶ به طلا چسبیده بود و به همین دلیل آخرین کشوری بود که از رکود خارج شد.

درس‌های از توفانی مهیب

خلاصه کتاب وحشت ۱۹۰۷

اگر بحران سال ۱۹۰۷ را که مؤسسات مالی ایالات متحده و اروپا را درگیر خود کرد، با شرایط بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ مقایسه کنید، شباهت‌های زیادی پیدایم کنید (این شباهت‌های غیرعادی بود که کتاب حاضر را ماه‌های متوالی در فهرست پرفروش‌ترین کتاب‌های آمازون قرار داد). در واقع، ریشه هر دو بحران در این مسئله نهفته بود که «ارتباط متقابل و تنگاتنگ بین شرکت‌های مالی به این معنی است که مشکل موجود در یک شرکت بلافاصله به سایر شرکت‌ها منتقل می‌شود.» هر دو بحران به نگرانی‌های جدی در پیوند با اعتبار و نقدینگی بازمی‌گشت. هر دو به حملات پوپولیستی علیه وال استریت منتهی شد. بحران سال ۱۹۰۷ تا حدی به این دلیل بود که تراست‌ها به خاطر مقررات ناکافی با مشکل مواجه شدند. بحران سال ۱۹۰۷ از ووال استریت شروع شد و به سرعت به مؤسسات اروپایی رسید. در سال ۲۰۰۸، بحران جهانی تر بود. البته تفاوت‌های مشخصی نیز بین این دو بحران وجود دارد. در سال ۱۹۰۷، جی‌پی مورگان، سرمایه‌دار افسانه‌ای، نقش بسیار مهمی برای پایان دادن به بحران ایفا کرد و به سپرده‌گذاران و سرمایه‌گذاران اطمینان داد که جای پس‌اندازها و دارایی‌هایشان امن است. «رابرت اف. برونر» و «شان دی. کار» توضیح می‌دهند که چرا اساساً بحران اقتصادی ۱۹۰۷ - که در ادبیات اقتصادی به وحشت ۱۹۰۷ یا وحشت بانکداران مشهور شد - به وقوع پیوست.



رابرت اف. برونر، رئیس
و استاد بازرگانی در
دانشگاه ویرجینیا، پیش
از ۴۰۰ مطالعه موردی
انجام داده و کتاب‌های
متعددی نوشته است.
شان دی. کار، پیش‌تر
روزنامه‌نگار بوده و در
حال حاضر برنامه‌های
نواوری شرکتی را در
مؤسسه باتن دانشگاه
ویرجینیا هدایت
می‌کند.

نکات کلیدی

- دو عامل اصلی وحشت مالی ۱۹۰۷، زلزله سان فرانسیسکو و ممنوعیت بانک مرکزی بریتانیا از صدور برات پاسفته جهت تأمین مالی کوتاه مدت از ایالات متحده بود.
- «فردریک آگوستوس هاینتسه» و «چارلز مورس» هنگامی که تلاش کردند بازار سهام شرکت متحده مس (یونایتد کاپر) را تحت کنترل در آورند، باعث برانگیختن وحشت شدند.
- هنگامی که این پیشنهاد ناکام ماند، بانک‌هایی که پول خود را برای این طرح قرض داده بودند، با خروج سپرده‌گذاران مواجه شدند که این امر بعدها متوجه بانک‌ها و تراست‌های وابسته نیز شد. این مسئله یک هفته بعد به سقوط شرکت «نیکریکر» - سومین تراست بزرگ شهر نیویورک - منجر شد.
- سپرده‌گذاران نگران به دلیل روابط هاینتسه و مورس با «چارلز بارنی»، رئیس نیکریکر سپرده‌های خود را از آنجا خارج کردند.
- وحشت در سراسر کشور گسترش یافت؛ زیرا تعداد زیادی از مردم سپرده‌ها را از بانک‌های منطقه‌ای خود خارج کردند.
- به دلیل ارتباط متقابل، مشکلات در هر مؤسسه مالی به زودی به سایر مؤسسات سرایت کرد.
- اثرات اصلی وحشت ۱۹۰۷ کمبود سرمایه و فقدان نقدینگی بود.
- جی‌پی مورگان، به دفعات عملکرد درخشانی از خود در راستای فرو نشان دادن وحشت ۱۹۰۷ نشان داد.
- پس از این بحران، کنگره ایالات متحده سیستم فدرال رزرو را برای نظارت بر بانک‌ها و تضمین نقدینگی آینده در سیستم مالی ایجاد کرد.

برخاستن امواج شوک از غرب

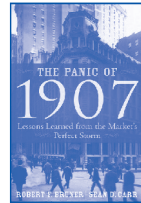
زلزله آوریل ۱۹۰۶ سان فرانسیسکو نه تنها پایتخت مالی غرب ایالات متحده را ویران کرد، بلکه امواج شوک مالی عظیمی را به سراسر آمریکا و اقصی نقاط جهان فرستاد. قیمت سهام نیویورک بلافاصله یک میلیارد دلار کاهش یافت. شرکت‌های بیمه ایالات متحده و بریتانیا ناگهان در تنگنای شدیدی قرار گرفتند و قادر به پوشش بدهی‌های عظیم جدید نبودند. بعد از

انحلال، بسیاری از شرکت‌ها به سرعت دارایی‌های خود را به طلا تبدیل کرده و طلا را از بریتانیا به ایالات متحده ارسال کردند. برای جلوگیری از این جریان، بانک مرکزی بریتانیا و سایر بانک‌های اروپایی نرخ بهره را افزایش دادند. این مسئله، تأمین سرمایه را در زمانی حیاتی که اقتصاد ایالات متحده به سرمایه‌گذاری‌های عمده بیشتر در راه آهن و صنایع سنگین نیاز داشت، بادشواری جدی مواجه کرد.

سقوط و وحشت ۱۹۰۷ در بازارها، دولت‌ها و زندگی افراد در سراسر ایالات متحده و در سراسر جهان بازتاب یافت.

با وقوع این اتفاق، قیمت وام‌ها و اوراق قرضه در بازار بدهی کاهش یافت و فشار بیشتری بر نرخ بهره وارد کرد. «الکساندر نُويس»، نویسنده مالی نوشت: «فشار شدیدی بر عرضه سرمایه و تسهیلات اعتباری کل جهان وارد شد. این فشار اعتبار و پول، پیامدهای زیادی برای وال استریت داشت؛ از جمله قیمت سهام کاهش یافت، مرتباً شایعاتی در مورد سقوط احتمالی مؤسسات مالی به گوش می‌رسید و ورشکستگی‌ها افزایش چشم‌گیری یافت.» در این زمینه، «تئودور روزولت»، رئیس‌جمهور ایالات متحده، زنگ خطر را علیه وال استریت و تجارت‌های بزرگ به صدا درآورد؛ بنابراین، او ناخواسته ترس عمومی را در دل سرمایه‌داران و متحدان «زرسالار» آنها برانگیخت. روزنامه کرونیکل، روزولت را فرد «در دسرسازی» نامید که «دارندگان اوراق بهادار» را متضرر ساخته است.

بیشتر بحران‌های قرن نوزدهم، وحشت‌هایی بی‌حد و حصر و فاقد نظارت بودند. بحران اقتصادی سال ۱۹۰۷ به دلیل تلاش جمعی که جی‌پی مورگان آن را رهبری کرد، ویرانگری محدودتری به دنبال داشت.



نام انگلیسی:
The Panic of 1907:
Lessons Learned
from the Market's
Perfect Storm

نام فارسی:
وحشت ۱۹۰۷:
درس‌های
آموخته‌شده از توفان
مهییب بازار در سال
۱۹۰۷

نویسندگان:
رابرت اف. بروئر و
شان دی. کار

تعداد صفحه:
۲۸۰

سال انتشار نسخه
اصلی: ۲۰۰۷

انتشارات نسخه
اصلی: John Wiley
and Sons

در آوریل ۱۹۰۷، بانک مرکزی بریتانیا برای جلوگیری از خروج طلای این کشور، وام‌هایی را که به منظور تأمین سرمایه برای ارسال طلا به آمریکا اعطای می‌شد، ممنوع کرد. به این ترتیب، بدهکاران آمریکایی دیگر نمی‌توانستند تعهدات خود را در انگلیس تأمین مالی کنند. ذخایر طلای ایالات متحده تقریباً ۱۰ درصد کاهش یافت که در دسترس بودن سرمایه و نقدینگی را کاهش داد.

دولت شهر نیویورک که شدیداً با کمبود بودجه عملیاتی مواجه بود، کمک مالی جی‌پی مورگان را برای پذیره‌نویسی ۴۰ میلیون دلار اوراق قرضه معاف از مالیات تضمین کرد. در همین حال، «جورج کورتلیو»، وزیر خزانه‌داری ایالات متحده موافقت کرد تا ۵ میلیون دلار طلا در بانک‌های نیویورک سپرده‌گذاری کند. با این حال، فشار اعتبار ادامه یافت. اثرات وخیم این فشار آسیب شدیدی به بازار منابع طبیعی، به ویژه مس وارد کرد و قیمت مس به شدت کاهش یافت.

سقوط دومینوها

دو تاجر و بانکدار برجسته، یعنی چارلز مورس و آگوستوس هاینتنسه، می‌خواستند از این بحران به نفع خود بهره‌برداری کنند. در یک طرح ناجوانمردانه، آنها سعی کردند سهام «شرکت متحد مس» را به قبضه خود درآورند. آنها شکست خوردند، اما یک جنون مطلق برای سهام «شرکت متحد مس» به وجود آوردند. به یکباره، سهام این شرکت پنج قیمت مختلف پیدا کرد و ارزش آن ظرف سه روز ۵۰ واحد کاهش یافت. همچنین کارگزاری‌ای که سهام این شرکت را اداره می‌کرد، تعطیل شد. یکی دیگر از شرکت‌های آگوستوس هاینتنسه، بانک پس‌انداز ایالتی در بوت‌مونتانا نیز اعلام ورشکستگی کرد. این بانک متحد به بانک ملی تجاری نیویورک نزدیک بود. در نهایت هاینتنسه استعفا داد، اما سرمایه‌گذاران و سپرده‌گذاران برای به دست آوردن پول‌های خود، بانک را تحت فشار قرار دادند.

در سال ۱۹۰۷، ایالات متحده حدود ۱۶ هزار مؤسسه مالی داشت (در مقایسه با حدود ۷۵۰ مؤسسه مالی در سال ۲۰۰۷)، اما فاقد بانک مرکزی یا تنظیم‌کننده بود.

در آن سال‌ها، ایالات متحده هیچ بانک مرکزی و بنابراین ساختار سازمان‌یافته‌ای برای مدیریت عرضه پول و تأمین نقدینگی نداشت. بانک‌ها برای تجمیع ریسک‌های مالی خود، «شرکت‌های تسویه وجوه» حفاظتی ایجاد کردند. شرکت تسویه وجوه اصطلاحاً به شرکتی گفته می‌شود که در سیستم‌های مالی و بانکی وظیفه تسویه قراردادها و خرید و فروش انواع اوراق بهادار را بر عهده دارد. بانک ملی تجاری نیویورک به دنبال جلب حمایت بانک تهاتری نیویورک (ان‌یوسی‌اچ) بود. این بانک موافقت کرد که نزدیک به دو میلیون دلار بپردازد، اما سپرده‌گذاران به فشار خود ادامه دادند. به سرعت سپرده‌گذاران در سراسر ایالات متحده در صدد خارج کردن سپرده‌های خود برآمدند. از این رو، سپرده‌گذاران وحشت‌زده دو بانک مورس، بانک ملی آمریکای شمالی و بانک ملی نیوآمستردام دست‌به‌کار شدند تا پول‌هایشان را پس بگیرند. بانک تهاتری نیویورک دستور داد تا مورس و هایننتسه کسب و کار بانکداری را کنار بگذارند. مقامات این بانک متوجه شدند که مردم نسبت به هر مؤسسه مالی که با این دو نفر در ارتباط است، شدیداً مشکوک هستند. رهبران این بانک امیدوار بودند که با اخراج این دو، بتوانند از موج بی‌اعتمادی‌های مردم بکاهند. برای مدتی کوتاه به نظر می‌رسید که ممکن است این کار نتیجه بدهد. برخی بانک‌ها افزایش شدید سپرده‌ها را گزارش کردند؛ زیرا مردم پول خود را از بانک‌های مرتبط با مورس و هایننتسه بیرون کشیده بودند.

شرایط بازار سرمایه به تنهایی در پاییز ۱۹۰۷ برای ایجاد وحشت بانکی کافی بود.

با وجود این، بحران همچنان تداوم یافت و عمیق‌تر شد. هایننتسه و

مورس ارتباط نزدیکی با چارلز بارنی، رئیس شرکت معتبر نیکریکر، سومین تراست بزرگ شهر و یکی از اعضای هیئت مدیره شرکت تراست آمریکا داشتند. هنگامی که مردم از روابط بارنی با هابنتسه و مورس مطلع شدند، ۱۸ هزار سپرده‌گذار به نیکریکر حمله کردند تا پول خود را پس بگیرند؛ در نتیجه وال استریت در وحشت عمیقی فرو رفت. بارنی نیز در نوامبر ۱۹۰۷ خودکشی کرد و چندی بعد نیکریکر معتبر از کار افتاد. طی این مدت، جی‌پی مورگان با حمایت از شرکت تراست آمریکا، بودجه‌ای را برای جلوگیری از این موج سازمان‌دهی کرد. او قول داد که این تراست را به جایی تبدیل کند که جلوی فرار و وحشت را بگیرد.

مورگان فضا را آرام کرد تا وحشت بیش از این گسترش نیابد. او درباره شرکت تراست آمریکا گفت: «این مؤسسه جایی است برای توقف این مشکل.»

جی‌پی مورگان ۱۰ نفر دیگر از رؤسای شرکت‌های تراست را متقاعد کرد که هر کدام ۳۰۰ هزار دلار به این تراست بیمار وام بدهند. در ازای آن، او شرکت تراست آمریکا را وادار کرد که اوراق بهادار خود را واگذار کند. این امر باعث شد این تراست برای مدتی دیگر زنده بماند. با این حال، امواج شوک مالی از سراسر کشور به وال استریت هجوم آورد. شرکت وستینگ‌هاوس الکتریک به عنوان مدیر تسویه شناخته شد. سپرده‌گذاران سپرده‌های خود را از «لینکلن تراست نیویورک» نیز خارج کردند. به این ترتیب، شهر نیویورک نمی‌توانست حقوق و قبض‌های پیمانکاران را بپردازد. مورگان دوباره مدیران تراست را احضار کرد و به آنها گفت که باید بودجه بیشتری برای حمایت از شرکت تراست آمریکا تهیه کنند، وگرنه سقوط خواهد کرد و آنها نیز درخواست او را اجابت کردند. یک بار دیگر، آنها ۸/۲۵ میلیون دلار به این امر اختصاص دادند. شرکت تراست هنوز زنده بود، اما وحشت مانند سرطانی مرگبار در حال گسترش بود. هنوز مانده بود تا مورگان و بانکداران بحران اصلی را ببینند.

بحران ارز

با کمبود اعتبار و در دسترس نبودن سرمایه، بازار بورس نیویورک دیگر بودجه کافی برای

فعالیت نداشت. «نسسوم توماس»، رئیس بورس نیویورک، در دیدار با جی پی مورگان، خبری ترسناک و تکان دهنده به او داد: «چاره‌ای جز این نداریم که بازار بورس نیویورک را تعطیل کنیم.» مورگان به توماس دستور داد که بدون توجه به هر اتفاقی، بازار بورس را باز نگه دارد و قول داد که بودجه را تضمین کند. این بار مورگان رؤسای بانک‌های نیویورک را به دفتر خود احضار کرد. مورگان بالحنی قاطعانه به آنها گفت: «طرف ۱۰ تا ۱۲ دقیقه آینده باید ۲۵ میلیون دلار برای بازار بورس نیویورک جمع‌آوری کنند.» در غیر این صورت، دست کم ۵۰ شرکت بورسی نابود خواهد شد. رؤسای بانک‌ها این مبلغ را پرداخت کردند؛ بار دیگر، مورگان در نقش فرشته نجات ظاهر شد.

از قضا، فدرال رزرو که یکی از دستاوردهای برجسته عصر ترقی‌خواهی (۱۸۹۰-۱۹۲۰) محسوب می‌شود، فرزند «تراست پولی» بود که ترقی‌خواهان از آن وا همه داشتند.

با این حال، در آن مقطع، بحران مالی به‌طور جدی از کنترل خارج شده بود و بانک‌های نیویورک در حال ورشکستگی بودند. وضعیت به مراتب بدتر از اینها بود؛ شرکت تراست آمریکا همراه با لینکلن تراست دوباره دچار مشکل شده بودند، تعطیلی بانک‌ها لرزه‌های جدیدی در وال استریت ایجاد کرد، بار دیگر، بازار بورس نیویورک بی‌پول و در معرض تعطیلی قرار گرفت. مورگان به سرعت یک مانی پولز دیگر از طرف خود ترتیب داد. حالا پول این بانک‌ها همه جا بود. با این حال، هفت بانک دیگر به سرعت ورشکسته شدند. سایر بانک‌های نیویورک برای نجات خود، فرمان هشدار دهنده‌ای صادر کردند: «در ۶۰ روز آینده نباید هیچ برداشتی بدون اطلاع قبلی انجام بگیرد.» مورگان و هم‌تایانش فهمیدند

که نمی‌توانند به ایجاد مانی پولزهای بی‌پایان برای نجات بانک‌ها و تراس‌های در معرض خطر ادامه دهند. در عوض، آنها کارزاری گسترده راه‌اندازی کردند تا به مردم اطمینان دهند که پول‌شان امن است.

با پایان وحشت، فضای سیاسی دستخوش تغییر شد و یکی از تغییرات عمده نقش رهبری افکار عمومی بود.

سرمایه‌داران اروپایی تحت تأثیر اقدامات مؤثر مورگان قرار گرفتند. یک تولیدکننده فرانسوی گفت که اگر مورگان به فرانسه بیاید، می‌تواند به سرعت و «بدون کوچک‌ترین مشکلی» ۱۰ میلیون دلار طلا به دست آورد. «اقدامات مورگان مفید واقع شد، زیرا شهر نیویورک در آستانه ورشکستگی قرار داشت. بنابراین یک بار دیگر، مورگان وارد عمل شد و موافقت کرد که ۳۰ میلیون دلار اوراق قرضه درآمدی شهر را که با گواهی‌های تهاثر دو بانک نیویورک مبادله کرده بود، دریافت کند. او ۳۰ میلیون دلار اعتبار جدید برای شهرداری تأمین کرد. به علاوه، شرکت تراس آمریکا، برای نخستین بار پس از بحران، پول بیشتری نسبت به پرداخت‌های خود دریافت کرد.

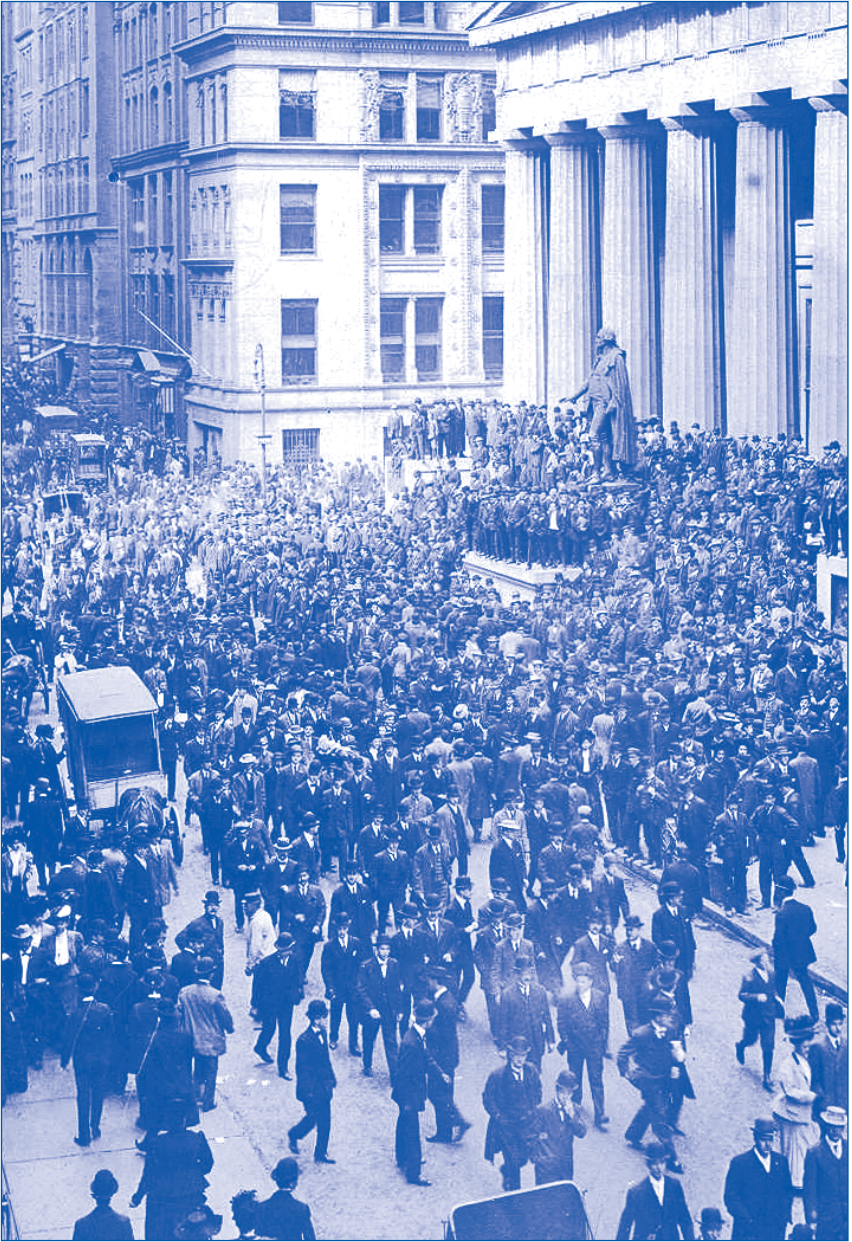
بی‌گمان هم وحشت و هم رونق، پدیده‌های روان‌شناختی هستند. [جرج چارلز سلدن در کتاب «روان‌شناسی بازار سهام»]

کارگزاری «مور و اشلی» که با بدهی ۳۰ میلیون دلاری روبه‌رو بود، مجبور شد بدهی‌های خود را با سهامی که در شرکت زغال‌سنگ، سنگ آهن و راه آهن تنسی در اختیار داشت، تضمین کند، هرچند ارزش سهام آن در جریان رکود حاکم بر بازار کاهش یافته بود. اگر بانک‌ها وام‌های خود را مطالبه می‌کردند و مور و اشلی مجبور می‌شدند سهام خود را در شرکت زغال‌سنگ، سنگ آهن و راه آهن تنسی بفروشند، قیمت‌ها دچار کاهش بیشتری می‌شد و این کارگزاری نابود می‌شد و جار و جنجال و گرفتاری جدیدی در وال استریت به پامی‌شد. مورگان از یو.اس.

استیل، شرکت عظیم فولاد ایالات متحده که او به ایجاد آن کمک کرد، خواست تا شرکت زغال سنگ، سنگ آهن و راه آهن تنسی را خریداری کند. یو.اس. استیل بزرگ‌ترین شرکت جهان بود و مدیران آن فکر می‌کردند شرکت زغال سنگ، سنگ آهن و راه آهن تنسی شرکتی ضعیف است و به درد آنها نمی‌خورد؛ بنابراین به این درخواست مورگان پاسخ منفی دادند.

مشکل اعتماد دوباره

در حالی که این درام همچنان ادامه داشت، مورگان با وضعیت اضطراری دیگری روبه‌رو شد. در مواجهه با بانک‌های جدید، شرکت تراست آمریکا و لینکلن تراست، دوباره دچار مشکلاتی همچون گذشته شدند. این بار، مورگان از هرگونه دخالت اجتناب کرد. او نمی‌خواست همیشه نقش ناجی را ایفا کند. او اصرار داشت که شرکت‌های امانی باید مسائل را بین خودشان حل کنند. مورگان برای اطمینان از این امر، مدیران تراست را به عمارت خود در خیابان مدیسون احضار کرد. مورگان آنها را در کتابخانه عمارت خود حبس کرد و تا زمانی که به توافق رسیدند، اجازه نداد بیرون بیایند؛ البته نهایتاً به توافق رسیدند و ۲۵ میلیون دلار دیگر از بودجه اضطراری دریافت کردند. این مسئله که مورگان چگونه موافقت آنها را جلب کرد، قدرت و نفوذ بی‌رقیب او را نشان می‌دهد. البته مشکلات کارگزاری مور و اشلی و همچنین شرکت زغال سنگ، سنگ آهن و راه آهن تنسی به قوت خود باقی ماند. به لطف دخالت مورگان، یو.اس. استیل سرانجام با خرید شرکت زغال سنگ، سنگ آهن و راه آهن تنسی موافقت کرد، اما تنها در صورتی که تضمینی دریافت کند که دولت ایالات متحده بر اساس قانون ضد تراست شرم‌انگیز اتهامات انحصاری علیه آن وارد نکند. رئیس‌جمهور روزولت این قرارداد را امضا کرد و موجب برانگیختن شادی زائد الوصفی در وال استریت شد.



نگذارید هیچ مرد یا زنی خودخواهانه انبارهای خود را در امنیت قفل کند، بلکه اجازه دهید آنچه مازاد است، به همراه خود بیاورند و به خزانه عمومی تحویل دهند تا قحطی کنونی به پایان برسد. (اندر و کارنگی)

سرمایه داران، دلالت و بازگانان نیویورک سرانجام از دل بحران بیرون آمدند، اما وحشت همچنان در سراسر ایالات متحده سایه افکنده بود و آمار ورشکستگی‌ها همچنان بالا بود. با کاهش قیمت کالاها و تولید صنعتی، «جورج کورتلیو»، وزیر وقت خزانه داری، به بانک‌های منطقه پول نقد تزریق کرد تا نقدینگی مورد نیاز را تأمین کند. این اقدام به تثبیت جایگاه وزیر خزانه داری کمک کرد. در سال ۱۹۰۸، کنگره قانون «آلد ریچ-وریلند» را برای ارائه منابع مالی اضطراری به بانک‌ها در صورت لزوم تصویب کرد. در سال ۱۹۱۰، رهبران ایالات متحده یک «بانک ذخیره ملی» طراحی کردند. این سیستم در نهایت به سیستم فدرال رزرو ایالات متحده تبدیل شد که کنگره در سال ۱۹۱۳ آن را برای نظارت بر بانک‌ها و «ارائه یک پول ملی انعطاف پذیر» ایجاد کرد.

درس‌های آموخته شده

هفت عامل اصلی، باعث ظهور بحران مالی ۱۹۰۷ شد و اثرات آن را تشدید کرد:

۱. **ساختار سیستم مانند:** در سال ۱۹۰۷، بانک‌ها و سایر سازمان‌های مالی ارتباط نزدیکی با یکدیگر داشتند؛ قرض می‌گرفتند و قرض می‌دادند. در نتیجه مانند هر سیستم پیچیده‌ای، مشکل موجود در یک مؤسسه، به سرعت به سایرین منتقل شد.

۲. **رشد شناور:** قبل از سال ۱۹۰۷، اقتصاد ایالات متحده شاهد رشد سریع و همه جانبه‌ای بود. این امر تقاضای زیادی برای سرمایه‌گذاری ایجاد کرد و سازمان‌های مالی از ارائه یا تضمین آن خوشحال بودند. هنگامی که سپرده‌گذاران

آنها به یکباره شروع به مطالبه پس انداز خود کردند، به سرعت مشکلات نقدینگی به وجود آمد.

۳. ذخیره احتیاطی ناکافی: تراست هادر سال ۱۹۰۷ از مرکز اطلاعات و اتاق پایاپای برخوردار

نبودند، بنابراین دارایی‌های آنها در معرض ریسک بسیار بیشتری قرار می‌گرفت.

۴. رهبری نامطلوب: تئودور روزولت در مقام رئیس جمهور، دائماً منافع تجاری را مورد

انتقاد قرار می‌داد و باعث می‌شد آمریکایی‌ها به وال استریت مشکوک و بدگمان شوند. این

امر به بی‌اعتمادی و وحشت سپرده‌گذاران کمک کرد و به ورشکستگی بانک‌ها انجامید.

۵. شوک اقتصادی واقعی: زلزله سان‌فرانسیسکو و محدودیت‌های صدور برات یا سفته

جهت تأمین مالی کوتاه‌مدت از سوی بانک مرکزی بریتانیا، پیش‌لرزه‌هایی بودند که خبر از

بحرانی جدی می‌دادند؛ بحرانی که سرانجام به وحشت سال ۱۹۰۷ منجر شد.

۶. ترس، طمع و سایر انحرافات رفتاری: رویدادهای سال ۱۹۰۷ احساسات سرمایه‌گذاران،

سپرده‌گذاران، مدیران مالی و مردم را به هم ریخت. این گروه‌ها از ترس یکدیگر تغذیه

می‌کردند. عده‌ای نیز به دلیل فشارهای مالی شدید خودکشی کردند.

۷. شکست اقدام جمعی: بدون ایفای نقش رهبری از جانب جی‌پی مورگان، بحران مالی

۱۹۰۷ قطعاً بسیار بدتر می‌شد. با این حال، برخی رهبران مالی، به ویژه در شرکت‌های تراست،

غالباً بسیار کند عمل می‌کردند.

اگر مردم پول خود را در بانک‌ها نگه دارند، همه چیز درست می‌شود. (جی‌پی مورگان)

بحران مالی ۱۹۰۷ به راحتی می‌تواند خود را تکرار کند. در واقع، قرن بیستم شاهد ۱۵ بار سقوط

بازار سهام بود. علاوه بر این، بی‌ثباتی مالی و پولی قابل توجهی در سال‌های اخیر به وقوع پیوسته

است: از جمله سقوط پس‌انداز ووام ایالات متحده (۱۹۸۷-۱۹۸۹)، کاهش ارزش پول در مکزیک

(۱۹۹۴) و آسیا (۱۹۹۷)، مشکل بدهی روسیه (۱۹۹۸) و موارد دیگر. هفت عاملی که پیش‌تر ذکر

کردیم، شباهت‌های زیادی با هم دارند. مانند یک توفان کامل، هر کدام از این عوامل دیگری را

تقویت می‌کنند. بهترین راه‌ها برای کاهش تأثیرات این عوامل افزایش شفافیت، ذخیره احتیاطی

بیشتر و اقدام جمعی قوی توسط تصمیم‌گیران آگاه در زمان مشکلات مالی است.

دولت‌های درمانده و ثروت و فقر ملت‌ها

خلاصه کتاب بانکدار جهان

«پل ولفوویتز»، معمار جنگ عراق و بازتیزبجه نومحافظه کاران، از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷ رئیس بانک جهانی بود. او پیش از آنکه مجبور به استعفا شود، از دفتر خود به طور نا عادلانه برای ارتقای یکی از کارمندان یعنی «شاه‌علی رضا»، که با او در رابطه بود، استفاده کرد. اگر ولفوویتز داوطلبانه کناره‌گیری نمی‌کرد، مطمئناً هیئت مدیره بانک او را کنار می‌گذاشت. ولفوویتز احتمالاً بدنام‌ترین رئیس بانک جهانی باشد و «جیمز دیویندو لفنسون» جذاب‌ترین آنها. ولفنسون از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۵ بر صندلی ریاست بانک جهانی تکیه زد؛ او شمشیربازی المپیک، استرالیایی آمریکایی شده، فارغ‌التحصیل دانشکده بازرگانی هاروارد، معامله‌گر شرکت‌ها، نوازنده ویولنسل کارنگی هال، همه فن حریف و صاحب شخصیتی جذاب و گیرا بود. در این دوران ۱۰ ساله، ولفنسون خستگی‌ناپذیر و پرانرژی مانند گردبادی خروشان دفاتر مجلل بانک‌های مستقر در واشنگتن دی‌سی را در نور دید، سنت‌های دیرینه این بانک‌ها را برهم زد، هر روز با بوروکرات‌های قدیمی این بانک‌ها درگیر بود و عزم خود را جزم کرد تا در زندگی سه میلیارد نفر از مردم جهان که در فقر مطلق زندگی می‌کنند، تغییری ایجاد کند. «سیاستین مالابی»، روزنامه‌نگار، سراغ دهه پرمجا‌جرای ریاست ولفنسون بر بانک جهانی رفته و تغییر شیوه‌ها و سیاست‌های این بانک را مورد بحث و بررسی قرار داده است.



سیاستین مالابی
ستون‌نویس و
نویسنده روزنامه
واشنگتن پست است.
او در سال ۲۰۰۳ عضو
شورای روابط خارجی
بود و از سال ۱۹۸۶
تا ۱۹۹۹ به‌عنوان
نویسنده در مجله
اکنومیسیت، مستقر
در زیمبابوه، انگلستان
و ژاپن فعالیت می‌کرد.

نکات کلیدی

- در پایان جنگ جهانی دوم، کشورهای صنعتی بانک جهانی را برای کمک به بازسازی اروپای جنگ‌زده تأسیس کردند؛ چیزی که طرح مارشال ایالات متحده در نهایت به انجام رساند.
- از آن به بعد، کاهش فقر جهانی به مأموریت اصلی بانک جهانی بدل شد.
- کشورهای مؤسس، این بانک را تأمین مالی می‌کنند تا به کشورهای فقیر وام بدهد.
- جلب رضایت هر دوی این ذی‌نفعان (وام‌دهندگان و وام‌گیرندگان) کار بسیار دشواری است.
- بانک جهانی همچنین باید سازمان‌های غیردولتی را که منتقد تند و تیز فعالیت‌های آن هستند، آرام کند.
- در گذشته، این بانک شرایط سخت‌گیرانه‌ای را برای اعطای وام و کمک‌های بلاعوض به کشورهای فقیر وضع می‌کرد.
- هنگامی که جیمز ولفنسون در سال ۱۹۹۵ عهده‌دار ریاست این بانک شد، این رویکرد اقتصاد کلان را تغییر داد و عملیات بانک جهانی را غیرمتمرکز کرد.
- ولفنسون تأکید ویژه‌ای بر نیازهای کشورهای فقیر داشت و آنها را قادر ساخت تا نقش فعال‌تری در پروژه‌های توسعه‌ای خود ایفا کنند.
- ولفنسون از کاهش بدهی‌ها دفاع می‌کرد و به شدت با فساد مخالف بود.
- در آینده، این بانک به مقررات سخت‌گیرانه‌تر، تمرکز کمتر بر تأمین‌کنندگان مالی و سازمان‌های غیردولتی و تأکید بیشتر بر کشورهای فقیر - یعنی مشتریان اصلی خود - نیاز دارد.

دشوارترین کار دنیا

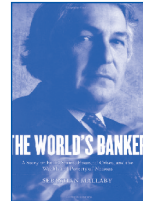
متخصصان بانک جهانی هر روز به کارهایی دشوار دست می‌زنند. پروژه چینگهای بانک جهانی در چین را در نظر بگیرید؛ کشوری که در دهه ۱۹۹۰ بیش از هر کشور دیگری از این بانک وام گرفت. چینی‌ها در استفاده از بودجه بانک جهانی برای بیرون‌کشیدن میلیون‌ها نفر از ورطه فقر کارآمدی قابل توجهی از خود نشان دادند؛ بنابراین بانک همیشه مشتاق بود تا وام‌های بیشتری به چین بدهد.

فهمیدن علت اینکه چرا بانک جهانی محبوبیتی ندارد، چندان دشوار نیست. در بخش‌های بزرگی از جهان وعده بهشت داده و مردم را در جهنم رها کرده است.

در سال ۱۹۹۹، چین برای جابه‌جایی نزدیک به ۶۰ هزار کشاورز فقیر از منطقه‌ای در چینگهای، استان غربی چین در نزدیکی تبت که دچار خشکسالی شدیدی شده بود، درخواست پول کرد. چینی‌ها قصد داشتند کشاورزان را به منطقه‌ای از چینگهای که وضع آبی بهتری داشت، منتقل کرده و سپس سدی بسازند تا آب بیشتری از ذوب برف تأمین کنند. جابه‌جایی‌ها کاملاً داوطلبانه بود. تلاش‌های قبلی چین برای جابه‌جایی، بسیاری از مردم را از فقر نجات داده بود، بنابراین بانک جهانی دلیلی نداشت که فکر کند این پروژه متفاوت خواهد بود.

مانند قدرت‌های مسلط در طول قرون و اعصار، کشورهای ثروتمند در یافته‌اند که بی‌نظمی در محیط اطراف را نمی‌توان نادیده گرفت.

اما این بار مشکلی جدی پیش آمد؛ تبتی‌ها این جابه‌جایی را دوست نداشتند. آنها گفتند جابه‌جایی ۶۰ هزار چینی «به‌طور چشم‌گیری بر ساختار جمعیتی چینگهای» تأثیر می‌گذارد که به ادعای آنها، منطقه‌ای متعلق به فرهنگ تبتی بود. این اتهام به سرعت سروصدای زیادی در جهان به پا کرد. چین پیش‌تر به دلیل سیاست تأسف بار خود در قبال تبت بدنام بود، اما در این مورد، چینی‌ها قصد نقض حقوق ارضی تبت را نداشتند. کاملاً برعکس، ۳۵۰ هزار کشاورزان بی‌بضاعت تبتی بودند که از نقل مکان سود زیادی می‌بردند. به علاوه، کشاورزانی که در منطقه خشکسالی باقی می‌ماندند نیز به دلیل کاهش تراکم جمعیت



نام انگلیسی:
The World's
Banker: A Story of
Failed States,
Financial Crises,
and the Wealth and
Poverty of Nations

نام فارسی:
بانکدار جهان:
داستانی درباره
دولت‌های درمانده،
بحران‌های مالی و
ثروت و فقر ملت‌ها

نویسنده:
سباستین مالابی

تعداد صفحه:
۴۸۰

سال انتشار نسخه
اصلی: ۲۰۰۴

انتشارات نسخه
اصلی: Penguin
Group

در زمین‌های خشک سود می‌بردند. علاوه بر این، افراد جابه‌جا شده به یک منطقه عمدتاً غیرمسکونی منتقل می‌شدند.

فقط تبتی‌های آنجا ۲۷۶ گله‌دار عشایری بودند که چادرهای خود را در ۴۰ مایلی جنوب این منطقه برپا می‌کردند. چین دو هزار سال بر این منطقه حکومت کرده بود؛ بنابراین رهبران آن به‌طور منطقی احساس می‌کردند که می‌توانند هر کاری که می‌خواهند در قلمرو مستقل خود انجام دهند.

هنگامی که بانک جهانی به دلیل اعطای این وام مورد حمله قرار گرفت، یک بیانیه مطبوعاتی منتشر و در آن بیان کرد که چینگهای تبتی نیست و این پروژه به تبت آسیبی نمی‌رساند. این بیانیه چندان تأثیرگذار نبود. تبتی‌ها به سرعت با سازمان‌های غیردولتی مهم و متنفذ مخالف برنامه‌های اسکان مجدد و نیز با گروه‌های زیست‌محیطی مخالف ساخت سد متحد شدند. سازمان‌های غیردولتی نیز چندین کنسرت راک را برای جمع‌آوری پول و آگاهی‌بخشی در مورد این پروژه برگزار کردند. «این موج سازمان‌های غیردولتی» با سیل طومارها به کنگره ایالات متحده برای جلوگیری از تأمین مالی این پروژه توسط بانک جهانی تکمیل شد. ۶ عضو کنگره نامه‌ای را امضا کرده و به بانک جهانی ارسال کردند. معترضان اصولاً از چین، به‌عنوان یک دیکتاتوری خشن و سرکوبگر، متنفر بودند. آنها ادعا کردند که اسکان «داوطلبانه» افراد در یک دولت پلیسی اساساً یک تناقض است. آنها همچنین هشدار دادند که چینی‌ها این سد را با نیروی کار زندان خواهند ساخت. به نظر بانک جهانی رسید که همه در برابر پروژه چینگهای صفا‌آرایی کرده‌اند؛ دولت کلینتون، خواننده‌های مشهور راک، سازمان‌های غیردولتی و کنگره. حتی «جسی هولمز»، مشهورترین چهره راست افراطی در سنای ایالات متحده، با آن مخالفت کرد. فعالان به‌طور غیرقانونی بنر بزرگی را در نمای بیرونی دفتر مرکزی بانک جهانی در واشنگتن دی‌سی نصب کردند که روی آن نوشته شده بود: «بانک جهانی نسل‌کشی چین در تبت را تأیید می‌کند».

این تصویر به ملکه ذهن افکار عمومی بدل شده بود که اقتصاددانان بانک جهانی از واشنگتن به پایتخت‌های جهان سوم پرواز می‌کنند و در آنجا به یک مرد قاسد قدرتمند پول می‌دهند.

جیمز ولفنسون، رئیس وقت بانک جهانی، احساس کرد به او خیانت شده است. او در موقعیت ناخوشایندی قرار داشت، این فشارها در حالی بود که او سال‌ها برای توسعه روابط با کنگره و سازمان‌های غیردولتی تلاش کرده بود و دوست شخصی «دالایی لاما» تبتی بود. اگر او به حمایت از پروژه چینگهای ادامه می‌داد، ایالات متحده، سهام‌دار اصلی بانک را عصبانی می‌کرد. اگر هم با آن مخالفت می‌کرد، چین، بزرگ‌ترین و قابل‌اعتمادترین وام‌گیرنده بانک را عصبانی می‌کرد. در ژوئن ۱۹۹۹، کمپین بین‌المللی تبت شکایتی علیه این پروژه به هیئت بازرسی «دادگاه داخلی» بانک جهانی تسلیم کرد. در آوریل ۲۰۰۰، هیئت بازرسی به این نتیجه رسید که بانک جهانی به‌طور کامل تأثیر این پروژه بر عشایر و محیط زیست را در نظر نگرفته است. این هیئت حتی از این مسئله شاکی بود که خانه‌های جدید مهاجران جدید هیچ پریزی برای وسایل برقی ندارند. این نارضایتی عجیبی بود؛ زیرا میانگین درآمد سالانه مهاجران کمتر از ۶ دلار بود و تعداد کمی از آنها قدرت خرید تُستر و مایکروویو داشتند.

به آسانی می‌توان دید که چگونه مدیران بی‌تحرک بانک جهانی، می‌توانند توسط سازمان‌های غیردولتی مورد تمسخر و تضعیف قرار گیرند.

هیچ‌کس نمی‌تواند انکار کند که این پروژه معیارهای اصلی بانک را برآورده می‌کرد؛ بدون شک فقر را کاهش می‌داد و زندگی کشاورزان فقیری را که نقل مکان کرده‌اند، به‌طور چشم‌گیری بهبود می‌بخشید، اما برای سازمان‌های غیردولتی و دیگر مخالفان، مسئله‌ای حاشیه‌ای بود. از نظر آنها، این پروژه توسط یک دولت پلیسی (چین) سازمان‌دهی شده بود

و توسط عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی پولکی باکت و شلواری‌های راه‌راه (بانک جهانی) تأمین مالی می‌شد؛ بنابراین حتماً باید بد باشد. چینی‌ها، بزرگ‌ترین مشتری و وام‌های این بانک، به سرعت درخواست خود را پس گرفتند. در عوض کشاورزان را خودشان جابه‌جا کردند و با پول خودشان سد را نیز ساختند. در نتیجه، چین مجبور نبود استانداردهای زیست‌محیطی سخت‌گیرانه بانک جهانی و سایر الزامات آن را رعایت کند. طرفداران محیط‌زیست بیش از همه متضرر شدند.

سازمان‌های غیردولتی نیز متحمل شکست شدند. بانک جهانی هم ضرر کرد. در واقع، این یک بازی بدون برد بود، به جز -شاید البته- برای کشاورزان. متأسفانه، چنین نتیجه نابهنجار و ناخوشایندی در بانک جهانی یاد ر عملیات روزانه آن در سراسر جهان به هیچ وجه غیرمعمول نیست.

مأموریتی شرافتمندانه و باشکوه

بانک جهانی که پس از جنگ جهانی دوم توسط کشورهای صنعتی تأسیس شد، ابزار جهانی اولیه برای مبارزه با فقر، مهم‌ترین هدف جهان است. فقر شدید، واقعیتی مرگبار برای میلیاردها نفر است که با کمتر از دو دلار در روز زندگی می‌کنند. در ابتدا، مأموریت این بانک بازسازی اقتصادهای اروپا پس از جنگ جهانی دوم بود. هنگامی که طرح مارشال ایالات متحده به این مأموریت دست یافت، تلاش‌های بانک جهانی بی‌ربط بود و هدف آن تغییر کرد. امروزه مأموریت این بانک بهبود شرایط زندگی در کشورهای در حال توسعه است. برای این منظور، سالانه ده‌ها میلیارد دلار به کشورهای فقیر برای پروژه‌های مختلف، از برنامه‌های آب‌رسانی گرفته تا پیشگیری از بیماری‌های ایدز و فعالیت‌های ضد فساد، وام می‌دهد. بانک جهانی یک سازمان بزرگ با ۱۰ هزار کارمند است و تیم‌های چندرشته‌ای از کارشناسان آن در سراسر جهان مشغول فعالیت هستند و به بهبود زندگی فقرا کمک می‌کنند. سرمایه‌گذاران اصلی بانک جهانی کشورهای ثروتمند هستند؛ ایالات متحده، ژاپن و کشورهای اروپایی. وام‌گیرندگان آن هم کشورهای فقیر هستند. سازمان‌های غیردولتی مانند گروهی از پشه‌های خشمگین،

دائماً دور این بانک می‌چرخند و آن را هدف نیش تند انتقادات خود قرار می‌دهند تا استانداردهای (غربی شده) وام‌دهی قابل قبول خود را پیش ببرند. طرفه آنکه اغلب، منافع سازمان‌های غیردولتی، مخالف منافع افراد فقیری است که این بانک تلاش می‌کند به آنها کمک کند. به دلیل پوشش رسانه‌ای بد از این نبرد سازمان‌های غیردولتی و به دلیل اینکه فقر بی‌وقفه ادامه دارد، این بانک تا حد زیادی فاقد محبوبیت است. در طول دهه ۱۹۹۰، منتقدان آن شعار «۵ سال کافی است» سر می‌دادند. آنها بانک را یک نهاد بدخواه و بدطینت می‌دانند که باید تعطیل شود.

جیمز ولفنسون

بیل کلینتون، رئیس‌جمهور اسبق ایالات متحده، در سال ۱۹۹۵ ز ولفنسون را به‌عنوان رئیس بانک جهانی منصوب کرد. انرژی زیاد و خستگی‌ناپذیری ولفنسون که ابداً احساسات را در تصمیم‌گیری‌هایش دخالت نمی‌داد، بلافاصله جنجال شدیدی در این بانک برانگیخت؛ بانکی که تا آن زمان در اختیار «مدیران» بی‌تحرک و باوقار و «کارشناسان فوق‌العاده واجد شرایط» بود. این ساکنان مغرور بانک جهانی روش خاص خود را برای انجام کارها داشتند، اما ولفنسون مغرور و خودبین شیوه مخصوص به خود را داشت.

نتیجه قرار گرفتن «یک نیروی غیرقابل توقف در برابر یک جسم غیرقابل حرکت» بود. رؤسای بانک جهانی همیشه نقشی تشریفاتی داشتند، اما ولفنسون یک بمب انرژی دیوانه‌کننده بود و هر روز از ساعت ۷ صبح تا ۷ شب کار می‌کرد و به سرعت خودش را در همه ابعاد و جنبه‌های فعالیت‌های بانک درگیر کرد. از قضا، برخلاف رؤسای قبلی بانک، او حتی سعی کرد از پشه‌های مزاحم (سازمان‌های غیردولتی) حمایت کند.

هیچ ندیده‌ای هنوز

انتشارات **راه پرداخت**

برای سفارش اینترنتی این کتاب به وبسایت انتشارات راه پرداخت مراجعه کنید
way2pay.shop

- شبکه عنکبوتی، دیوید انریچ
- بانکدار جهان، سباستین مالابی
- پول در نسل هزاره، پاتریک اوشانسی
- تنها انتخاب ممکن، محمد عبدالله العریان
- بانکداری ناب، بوهدان اوپنهایم و مارک فلبر
- وحشت ۱۹۰۷، رابرت اف. برونر و شان دی. کار
- وام‌های کوچک، رؤیاهای بزرگ، محمد یونس
- تحول مفهوم پول و نسل هزاره، کانر ریچاردسون
- بانکدارانی که دنیا را ورشکست کردند: لیاقت احمد
- نگاهی از درون به بانکداری سوئیس، بیت جی گلدیمن
- بانکداران بهتر، بانک‌های بهتر، کلر هیل و ریچارد پینتر
- بانکداری خصوصی جهانی و مدیریت ثروت، دیوید ماود
- هنر بانکداری خرد بهتر، هیو کراکسفورد و فرانک آبرامسون
- انقلاب دیجیتال در خرید و خدمات بانکی، ریچارد اشمالنسی و دیوید اس ایوانز



رویداد ۹ ژانویه
Jan 9

کتاب بانک و
بانکداری با حمایت
رویداد ۹ ژانویه
منتشر شده است

ISBN 978-622-7702-84-2



9

786227

702842

۱۴۹ هزار تومان

انتشارات **راه پرداخت**

ناشر فناوری و نوآوری

way2pay.press